

# چرا ایران عقب ماند و غرب پیش رفت؟

○ چرا ایران عقب ماند و غرب پیش رفت؟

○ مؤلف: کاظم علمداری

○ ناشر: توسعه، چاپ ششم، تهران، ۱۳۸۰

○ ۲۵۰۰۰ ریال، شابک: ۹۶۴-۶۶۰۹-۲۴-۴

○ دکتر مهرداد ترابی نژاد

بعضی صفحات، تاریخ‌نگاری صرف، گاه توصیفی و گاه تحلیلی محض است (ص ۱۱۷ به بعد). نویسنده نیازی ندیده برای کسب اطلاعات تاریخی، شخصاً به اسناد تاریخی مراجعه و یک یک آنها را بازبینی کند و به جای آن «به منابع معتبر موجود نزد صاحب‌نظران ایرانی و غیرایرانی مراجعه» کرده است (ص ۱۸)، با توجه به علاقه او برای بررسی طیف وسیعی از موضوعات مطروحه در کتاب، واضح است که یک شخص به تنهایی قادر به بررسی درست علمی و تخصصی آنها نخواهد بود.

اصلی‌ترین کار در بررسی گذشته، پیدا کردن منابع و فکت‌هاست؛ منابع، حجت نهائی در تاریخ‌نگاری هستند؛ منابع کتبی موثق، کنترل شده و قابل کنترل از دوره مربوطه به حساب می‌آیند. مورخ به شدت وابسته به منابع است. عدم مراجعه دکتر علمداری به منابع دسته اول و اصلی، ضعف‌های زیر را برای کتاب او دربرداشته است:

۱ - نویسنده کتب اساطیری را که اهمیت علمی‌شان بسیار اندک است، منبع تاریخی به حساب آورده است. در صورتی که آثاری مانند **شاهنامه فردوسی** منبع تاریخی نیستند (ص ۱۱۳).

۲ - منابع ثانویه (تحقیقات) «معتبر» هم که نویسنده به آنها استناد کرده، اغلب قدیمی‌اند (که ضرورتاً به معنای غلط یا منسوخ نیست) مانند **متن‌سکویو، مارکس، انگلس، هنری مورگان** و... بسیاری از آراء این اندیشمندان جزو مسلمات و بدیهیات علوم انسانی شده است؛ ولی چون هیچ محقق، قدیس، و هیچ اثر علمی، مقدس نیست و دانشمندان برجسته هم خطا می‌کنند، لازم است که به جدیدترین آثار پژوهشی مراجعه کرد. برای نمونه نویسنده در نقد تاریخ‌نگاری تحمیلی شوروی، به مقاله‌ای قدیمی از مرحوم **خنجی** استناد می‌کند که بیشتر جدلی و سیاسی و کمتر علمی است. همچنین در مورد تاریخ



در دو دهه اخیر در ایران پژوهش‌های قابل توجهی در حوزه علوم انسانی و اجتماعی انجام نشده است. تحقیق دکتر علمداری جزو استثنایابی است که موید این نظر است. جواب یکی از دو سؤال اساسی را که محقق محترم در کتاب خود مطرح می‌کند «چرا ایران عقب ماند؟»، اغلب تحصیل کرده‌های ایران با علایق سیاسی، به صورت آماده دارند: استعمار. و بدین ترتیب از گذشتگان (و البته از خود) سلب مسئولیت می‌کنند. ولی نویسنده که بینشی انتقادی و تا حدی مستقل دارد، با این جواب عام و درواقع پیش‌داوری قانع نشده و در پی آن است که آیا اساساً جامعه سنتی ایران خود آمادگی و امکان رشد را داشت؟ اما به جوابی منفی دست می‌یابد. در این رابطه در فصول جداگانه موضوعاتی چون: فرهنگ زرتشتی و اسلامی ایران، نظام سیاسی و اقتصادی «آسیایی»، مالکیت ارضی، جریانات فلسفی - فکری، اوضاع علوم، ویژگی‌های

ایران اسلامی - البته در چهارچوب وسیع‌تر تمدن اسلامی - و نیز موضوعات بزرگ تاریخ ایران از نوع حمله یونانیان، اعراب، ترکان و مغول‌ها مورد بررسی قرار می‌گیرد.

در رابطه با دومین سؤال یعنی «چرا غرب پیش رفت؟» نیز مسائلی چون «چرا سرمایه‌داری در غرب رشد کرد؟» و «چگونه علم در غرب شکوفا شد؟» را طرح می‌کند. در زیر مهمترین مباحث کتاب را به طور جداگانه بررسی می‌کنیم.

هرچند دکتر علمداری معتقد است که نوشته او «اثری جامعه‌شناختی است تا تاریخی یا باستان‌شناسی» و به درستی هدف اثر تاریخی را «کشف اطلاعات تاریخی جدید» (صص ۱۸ و ۵۰) می‌داند، ولی کتاب او اساساً اثری تاریخی یا لااقل جامعه‌شناختی تاریخی است. عقیده ناشر نیز همین است (مقدمه).

هلند به جای استناد به یک مونوگرافی معتبر و جدید از کتاب عمومی **متروپولسکی**، «زمینه تکامل اجتماعی»، استفاده شده است. هرچند این منابع در دوره خود دارای ارزش زیادی بوده‌اند، اما اینک بیشتر آنها آثاری قدیمی محسوب می‌شوند. در این کتاب از تحقیقات جدید و مفید راجع به ایران مانند **تاریخ ایران کمبریج** که نوشته ایران‌شناسان برجسته جهان است نیز استفاده نشده است. در مورد رکود ایران در قرون اخیر نویسنده می‌توانست به منابعی چون **اسناد کمپانی هند شرقی (India office)** و یا کتب ترجمه شده‌ای نظیر **اوضاع اقتصادی ایران در آغاز قرن بیستم - گزارش هیئت مترجمین** (مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، پائیز، ۱۳۷۶)، استناد کند.

۳ - دسته دیگری از منابع مورد استفاده و استناد نویسنده، کتاب‌های عمومی مانند **تاریخ تمدن** است، در صورتی که کتاب **قطر ویل دورانت** منبع علمی موثقی به حساب نمی‌آید. همچنین استفاده از تحقیقی عام درباره «چگونگی تغییر جوامع» جهت بازگویی تاریخ مصر و فلسطین (ص ۳۳۷) کار دقیقی محسوب نمی‌شود. هنگام ذکر فنون چین (در فصل مربوط به ایران!) نیز طبق معمول به جای استفاده از جدیدترین آثار یا لااقل آثار متأخر و نامدار (مانند اثر بزرگ «نیدهم» Needham) به آثار عمومی نویسندگان غیر چین‌شناس (صص ۲۵۲، ۲۵۳ و نیز ۲۵۵، ۲۵۷) استناد شده است.

۴ - اشکال عمده دیگری که طیف وسیعی از منابع مورد استفاده و استناد دکتر علمداری را شامل می‌شود، غیرتخصصی بودن دسته‌ای از منابع یا ذکر مطلب از کتابی است که موضوع اصلی و تخصصی کتاب با مطلب رابطه مستقیم یا خاصی ندارد. به عنوان نمونه از مورخ برجسته فریدون آدمیت، متخصص تاریخ قاجار، در مورد تاریخ سومر، بابل، آکد... شاهد آورده و یا از کتاب‌های مختصری که در دوره حکومت سیاست بر علم، آن هم برای نوجوانان نوشته شده‌اند سود جسته است. (کاسپینسکی و همکاران، **پیکولو سکایا** و همکاران، **دیاکونوف** و همکاران، دنسکو و همکاران، برگر و همکاران). نویسنده عده‌ای را «صاحب‌نظران نظام ارضی ایران» (۱۹۰) نامیده که تحقیقی اصیل درباره تاریخ نظام ارضی ایران انجام نداده‌اند (خسروی، اشرف، **کاتوزیان**، **زیباکلام**، پوریا، پیمان). در صورتی که در این زمینه لمبتون کارهای ارزنده‌ای انجام داده است. همچنین نویسنده ادعاهای فراوانی راجع به جوامع شرق، یونان و روم... نموده بدون اینکه از تحقیقات تخصصی استفاده کرده باشد. گاه به جای کار سخت و وقت‌گیر منبع‌شناسی، شیوه زیر به کار برده شده است:

علمداری از **مسکوب** و او از **فقیهی**، علمداری از **صدیقی** و وی از **یاسمی** (ص ۳۰۳)، علمداری از **زایت‌لین** (؟) وی از **ویر** و او از **مارکس** (ص ۱۳۴) نقل می‌کند که... ولی به اصل منابع رجوع نشده است. دکتر علمداری از رساله دکتر **زیرین کوب** و **پروفوسور لمبتون** راجع به ایران بعد از اسلام، شواهدی برای دوره قبل از اسلام می‌آورد (ص ۱۴۸ به بعد)؛ از **لپیدوس** اسلام‌شناس راجع به سومر (ص ۲۷۲)، **فرماسیون** (ص ۲۳۲) و اسپانیا (ص ۶۶)؛ از رساله زندگی‌نامه علمی **ماکس ویر** نوشته **راین هاردین بندیکس** (R. Bendix) جامعه‌شناس اظهار عقیده‌ای - آن هم غلط - راجع به اسلام (صص ۳۵۱-۲۹۰)، شیوه زندگی اعراب، ایرانیان، بیزانسی‌ها (صص ۱-۳۵۰)، خردگرایی (ص ۵۴)، یونانیان (ص ۸۲)، خاندان هابسبورگ، کاتولیسیم و پروتستانسیم و چین (ص ۲۱۹)، سرمایه‌داری (ص ۲۳۴) و... از رساله‌ای در تاریخ فلسفه، نوشته فیلسوف و ریاضی‌دان معروف **برتراند راسل**، در مورد اوضاع معیشتی ملل باستان شاهد نقل می‌کند. (صص ۷۸ و ۸۰) عمر **زرتشت** را هم به نقل از راسل تعیین می‌کند (صص ۱۱۴ و ۷۸) حتی در این کتاب راسل، **هومرشناس** (ص ۱۱۰) و **مصرشناس** (ص ۸۰) نیز هست! درواقع نویسنده باید به آثار علمی و معتبر بین‌المللی درباره ایران‌شناسی، اسلام‌شناسی، غرب‌شناسی و مسیحیت‌شناسی توجه بیشتری می‌نمود.

حُسن آثار معروف در این است که بارها مورد نقد علمی قرار گرفته‌اند. در

بحث راجع به **فئودالیسم** از **مارک بلوخ** و **میتایس (Miteis)** استفاده‌ای نشده، همین‌طور درباره **فئودالیسم** در ایران لااقل باید به **ویدن گرن**، استاد ایران‌شناس، **آلت‌هایم** و **یا فرهاد نعمانی** (که اسناد متعددی در تأیید نظریه فئودالیسم ایرانی ارائه می‌دهد) مراجعه می‌گردید.

در نقد و بررسی مسیحیت و کلیسای کاتولیک نیز به اثر **کلاسیک** و اما پرمتوای **گیبون**، و در مورد اقطاع، تیول، سیورغال به طور مرتب به نوشته کوچک یک غیرمتخصص (دکتر خسرو خسروی، جغرافیادان که معمولاً به اسناد تاریخی ارجاع نمی‌دهد) استناد شده است در حالی که یکی از مهمترین مراجع علمی راجع به تمدن اسلامی یعنی **دایرةالمعارف اسلامی (لیدن)** مورد غفلت واقع شده است. همچنین از تحقیق نمونه پتروشفسکی که در مناسبات ارضی ایران دوره مغول صاحب‌نظر است، و نیز درباره خراج (۱۶۱) از رساله **دنت (Denet)** نامی برده نشده است. از آثار **ویت فوگل** در مورد جامعه هیدرولیکی (آبی) و نقد بر علوم اجتماعی شوروی هیچ بهره‌ای برده نشده، در حالی که او متخصص یکی از مهمترین جوامع آسیا یعنی چین بود.

در بحث‌های مربوط به تاریخ سرمایه‌داری هم از تحقیقات و اثر عظیم و. زیمارت در تاریخ سرمایه‌داری نوین و از پژوهش‌های م. داب، ه. سه و ف. برودل استفاده نشده است. در بحث زرتشت‌شناسی به جای استفاده از آثار برجسته‌ای مانند **زردشتیان اثر م. بویس**، آثاری بی‌ارزش مورد استفاده قرار گرفته‌اند.

در بحث راجع به پیدایش دولت نیز عقاید دکتر **زیباکلام** مطرح گردیده (ص ۱۹۳) در صورتی که در این باره باید به باستان‌شناسان و قوم‌شناسان و جامعه‌شناسان و مورخینی که پیدایش دولت را در اوان تاریخ مطالعه کرده‌اند، مانند: ف. اپنهایمر، ابن‌خلدون و... مراجعه می‌گردید. زیرا با مراجعه به انواع نظریه‌های قرارداد اجتماعی، درمی‌یابیم که «همه تئوری‌های مختلفی که درباره دولت ارائه شده است، آن را نتیجه تضاد و جنگ و سلطه‌جویی» ندانسته‌اند (ص ۱۹۶).

۵ - نویسنده در مواردی منابع مورد استفاده خود را ذکر نکرده است. از «بسیاری از پژوهشگران» نام می‌برد (ص ۶۵) اما نام کسی را ذکر نمی‌کند. در مورد زنده به گور کردن دختران عرب از «منابع معتبر» (ص ۲۸۰) سخن می‌گوید که مجهول می‌ماند و شاهدش فقط یک نویسنده گمنام معاصر است (ص ۲۸۱). در ارتباط با مسئله کتاب‌سوزی مسلمانان در قرون نخستین اسلامی، منابعی مطرح می‌شوند که قرن‌ها با حوادث صدر اسلام فاصله دارند (صص ۶-۴۷۵) و بنابراین قابل قبول نیستند. چه سندی نشان می‌دهد که ساسانیان در نظر اتباعشان ستمگر بوده‌اند؟ مگر **انوشیروان** را «عادل» نامیده‌اند؟ یا مگر ایرانیان از سخت‌گیری‌های خالدبن ولید (سیف‌الاسلام) و **حجاج بن یوسف** و... مطلع نشدند؟

۶ - با توجه به اینکه در تاریخ اندیشه، حجت‌نهایی قول و آراء خود صاحبان اندیشه است، بنابراین شایسته‌تر بود که آقای علمداری در نقل آراء اندیشمندان، به اصل آثار آنها رجوع می‌نمود تا اینکه از مجرای ذهن دیگران و یا از کتاب‌های عمومی و کلی استفاده کند. نویسنده در این کتاب **آراء هگل**، **ماکس وبر**، **منتسکیو** و دیگران را براساس نظر شارحین آنها مورد استفاده قرار داده، در صورتی که باید در کنار آراء شارحین به اصل آثار آنها نیز مراجعه می‌نمود.

#### دستاوردهای کتاب:

دکتر علمداری این نظریه سیاسی، ساده‌پندارانه و غیرعلمی را که پیشرفت غرب ناشی از اخذ مدنیت شرق توسط غربیان، و علت عقب‌ماندگی ایران یا شرق استعمار غرب است و ثروت غرب ناشی از شرق و مسبب فقر شرق، غرب است، رد می‌کند. به گفته او ایران (چین، هند، مصر، ژاپن، عثمانی...) قرن‌ها قبل از ورود استعمار به این کشورها عقب‌مانده بودند. غارت استعماری واقعیتی تاریخی است (به عنوان نمونه چپاول طلای سرخ‌پوستان؛ برده کردن

هر چند دکتر علمداری معتقد است که نوشته او  
 «اثری جامعه‌شناختی است تا تاریخی یا باستان‌شناسی» و به درستی هدف اثر تاریخی را  
 «کشف اطلاعات تاریخی جدید» می‌داند، ولی کتاب او اساساً اثری تاریخی  
 یا لااقل جامعه‌شناختی تاریخی است

دکتر علمداری این نظریه سیاسی، ساده‌پندارانه و غیرعلمی را که پیشرفت غرب ناشی  
 از اخذ مدنیت شرق توسط غربیان، و علت عقب‌ماندگی ایران یا شرق استعمار غرب است  
 و ثروت غرب ناشی از شرق و مسبب فقر شرق، غرب است، رد می‌کند

دستاورد بزرگ آقای علمداری این شناخت صحیح است که «علل عقب‌ماندگی ایران،  
 تاریخی، درونی و ساختاری است، نه معاصر، خارجی و انگیزه‌ای

آفریقایی‌ها و غیره) اما «غارت استعماری ایران» موضوع اثبات شده‌ای نیست. تنها کالاهای صادراتی امپراتوری صفوی مروارید خلیج فارس و ابریشم گرجستان و گیلان بود. امپراتوری قاجار گرجستان را از دست داد و ابریشم گیلان از اعتبار افتاد. تا کشف نفت، ایران اساساً کالایی و ثروتی برای غارت نداشت فرش مرغوب ایران را غربیان «کشف» و به صدور آن اهتمام کردند. نقد عالمانه و استوار علمداری بر خودمحوربینی ایرانی (شور ناسیونالیستی ایرانیان) و روحیه آسیب‌دیدگی آن (یا روانشناسی قربانی *Victim Psychology*، ص ۲۶۴) قابل توجه است. دستاورد بزرگ او، این شناخت صحیح است که «علل عقب‌ماندگی ایران، تاریخی، درونی و ساختاری است، نه معاصر، خارجی و انگیزه‌ای». (ص ۳۳) این نکته شناخت جدیدی نیست، ولی نویسنده به شیوه پسنده‌ای آن را بیان کرده است. به علاوه: «مطالعات نشان می‌دهد (چرا مشخصات این مطالعات ذکر نمی‌شود؟) که آغاز پیدایش تمدن معاصر غرب ارتباطی با عقب‌ماندگی شرق به طور کلی، و ایران به طور اخص، نداشته است.» (ص ۳۴) که شناخت صحیحی است. اما عقیده بعدی او چندان محکم نیست: «در ادامه تشدید این تفاوت، این دو عامل کم‌کم به هم مرتبط شده‌اند. یعنی در عصری که جوامع از طریق گسترش اقتصاد جهانی به هم پیوند خوردند، رشد و پیشرفت تمدن غرب با عقب‌ماندگی جوامع شرق ارتباط پیدا کرد.» (ص ۵۲) نظریه آندره گوندر فرانک و سمیر امین اگر سی سال پیش مورد قبول بوده، امروزه معتبر نیست: به استثنای چین، بقیه کشورهای «جهان سوم» سابق که امروزه رشد قابل‌توجهی دارند «وابستگان» به غرب هستند: ترکیه، عربستان سعودی، مالزی، اندونزی (تا بحران سیاسی و اقتصادی سال‌های اخیر)، تایوان و به طور کلی آسیای شرقی. و چون عقب‌ماندگی عام بود و به غیر از غرب همه جوامع کهن دچار رکود بودند، پس ریشه‌یابی علل عقب‌ماندگی ایران کافی نیست. «باید به دنبال عامل مشترک عقب‌ماندگی»

بود. (ص ۴۸)

به عقیده نویسنده کتاب «توسعه غرب و عقب‌ماندگی ایران دو سر یک پدیده نیستند که با مطالعه یکی بتوان به نتیجه‌گیری درباره دومی رسید.» (ص ۵۲) «جز در دورانی خاص عوامل توسعه و موانع رشد شرق را باید در درون این جوامع جستجو کرد.» (ص ۵۲) بسیاری از نویسندگان سیاسی ایرانی تاکید بر همین ارتباط میان توسعه‌یافتگی یکی و عقب‌ماندگی دیگری دارند، بدون اینکه در پی اثبات آن به کمک منابع تاریخی برآیند. بررسی بدون پیشداوری و بی‌طرفانه نشان می‌دهد که ایران در آستانه ورود استعمار به ایران (عصر صفوی که تازه دوره ثبات و پیشرفت نسبی است) به نسبت اروپا عقب‌مانده بود. «غرب مستقل از شرق، به دلیل تحولات دورنی‌اش به توسعه دست یافت.» (ص ۲۵۹)

همان طوری که از پژوهشگر صادقی انتظار می‌رود آقای علمداری از خوانندگان خود دعوت به عمل می‌آورد که کتابش را مورد نقد قرار دهند زیرا: «انتقاد نخستین گام در راه سازندگی است. بنابراین نقد نظریه‌ها نه جنبه شخصی، بلکه جنبه تحقیقی و تبادل افکار دارد. چالش نظریه‌ها بهترین وسیله برای رفع کمبودهای آن است.» (ص ۱۷)

خطاهای کتاب که به آنها اشاره رفت، به نسبت دستاوردهای آن بی‌اهمیت‌اند و لطمه‌ای به شناخت صحیح و اساسی دکتر علمداری وارد نمی‌کند.

پی‌نوشت:

۱. به عنوان نمونه چند دهه پیش بریان ترنر خطابی در اسلام‌شناسی ماکس وبر که اسلام را دین جنگجویان ایلاتی دانسته بود پیدا کرد و نشان داد که اسلام اساساً یک دین شهری است.